

هنر دینی و هنر در خدمت دین از منظر زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر

دکتر محمدرضا بهشتی

بسم الله الرحمن الرحيم. بحثی را که بنده به ذهنم رسید می‌خواهم چند دقیقه‌ای کوتاه که در اختیارم هست ارائه کنم و خیلی مزاحم وقت دوستان هم نشوم پرسشی بود درباره هنر دینی آن هم از منظر زیبایی‌شناسی کانتی. تکیه‌ام را روی بحث زیبایی‌شناسی و فلسفی هنر کانت قرار خواهم داد و از آن منظر هست که پرسشی را طرح خواهم کرد که مفهومی به نام هنر دینی و مفهومی به عنوان هنر در خدمت دین با هم مترادف هستند یا نه؟ و کدامیک از اینها بر این مبنا می‌تواند دارای مفهوم قابل قبولی باشد.

در مورد پیوند دین و هنر شاید از قدیم‌الایام یا از همان زمانی که حیات دینی صورت تحقق اجتماعی را به خودش گرفته ما با پیوند میان دین و هنر روبه‌رو هستیم و افت و خیزهای زیادی را هم این پیوند طی کرده است. از یک طرف رابطه هنر و دین گاهی به اندازه‌ای درهم آمیخته و در یکدیگر ذوب شده‌اند که ما با چیزی به نام هنر قدسی - هنر دینی - روبه‌رو هستیم و در تاریخی که پشت سر داریم - تاریخ فرهنگ‌ها، - در مواردی هم این پیوند به اندازه‌ای بیانگر فاصله میان این دو بوده است که به یک نوع رویارویی و تقابل میان هنر و دین منجر شده و فرهنگ بخصوص در فرهنگ مغرب زمین از عهد رنسانس به بعد گرایشی به جانب فاصله گرفتن میان این دو و تعیین حدود و قلمرو برای هر کدام از اینها را با آن روبه‌رو هستیم.

حتی در دورانی که پیوندها پیوندهای نزدیک‌تری هم هست در مواردی در پیش از این دوران هم ما مواجه هستیم با یک نوع رویارویی قرار گرفتن این دو حوزه بشری. در جاهایی مثل منع صورتگری یا امثال اینها که سنت بسیار دیرینه‌ای هم دارد؛ چه در سنت آیین یهود چه در سنت مسیحی و چه

در سنت اسلامی. این پرسش که آیا این دو قلمرو چه نسبتی با هم دارند به صورت یک پرسش جدی لاقابل برای محققانی که اکنون با فاصله زمانی به آن نگاه می‌کنند می‌تواند مطرح باشد. در عصر جدید یک مبنا برگزیده شده و این؛ عقیده شکل گرفت که دین و هنر هم به لحاظ مبانی و هم به لحاظ مواجهه‌ای که با موضوعات دارند، با هم تفاوت دارند.

دین، اینگونه تلقی می‌شد که متوجه موضوعات مربوط به آخرت است و اموری که محسوس نیستند. در حالی که در مورد هنر این تلقی وجود داشت که هنر به موضوعاتی می‌پردازد که مربوط به زندگی این دنیا است و با محسوس سر و کار دارد. پس این نوع نگرش شکل گرفت که این دو حوزه حوزه‌های کاملاً متفاوت و مظاهر کاملاً متفاوتی از فرهنگ بشری و عرصه حیات بشری را تشکیل می‌دهند. از طرف دیگر غیرقابل تردید است که این دو حوزه بر یکدیگر از همان قدیم‌الایام تاکنون تأثیرات مهمی را داشتند. اقتضائاتی در دین بوده است که چیزی به نام هنر دینی را می‌طلبیده و خواسته‌هایی را در قبال هنر طرح می‌کند که منجر می‌شود هنر در عرصه هنر دینی کوشش‌ها و تلاش‌های فراوانی بکند.

ما با اوج کوشش بشری در قلمرویی مثل هنر دینی، در بناها، نقاشی‌ها، موسیقی و در همه عرصه‌های هنر روبه‌رو هستیم. انگیزه‌های قوی که هنرمندان را برانگیخته برای ایجاد آثار هنری موسیقی در عرصه‌ای که اصطلاحاً آن را قلمرو هنر دینی بنامیم و از طرف دیگر هنر و فعالیت هنری اقتضائاتی را داشته که اندیشه دینی و حیات دینی را در معرض این قرار داده است که در قبال اقتضائات هنر یک مواجهه‌ای که فراخور هنر باشد با پدیده‌ای مثل هنر و آثار هنری در پیش بگیرد. بحث رابطه بین هنر و دین و چیزی مثل هنر دینی یک موضوعی نیست که بنده در این فاصله به این کوتاهی آن هم از منظر یک شاخه یا یک رشته مثل فلسفه فقط به آن بپردازم که رشته من است و طبعاً از آن زاویه به این موضوع نگاه می‌کنم در علوم مختلف و رشته‌های مختلف، این بحث موضوع جالب و جدی است. در الهیات، در شاخه‌های مختلف هنر، فلسفه هنر، در فلسفه دین، دین‌شناسی تطبیقی، قوم‌شناسی، روانشناسی دینی، روانشناسی هنر و جامعه‌شناسی با گرایش‌های مختلفی که دارد، در تاریخ، فرهنگ، در نشانه‌شناسی و در بسیاری از رشته‌های دیگر به موضوع هنر دینی پرداخته شده است و نگاه‌های متفاوت از منظرهای متفاوت به آن صورت گرفته. و به گمان من یکی از میدان‌هایی است که بررسی عمیق آن در جامعه ما بسیار ضروری است. چرا که به هر حال ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که دین در آن حضور پررنگی دارد و دریافت اینکه چیزی به نام هنر دینی و یا مفهوم هنر دینی چگونه چیزی است برای جامعه ما به طور کلی و یا برای جامعه هنرمندان ما به طور خاص و برای کسانی که در عرصه نظری به هنر می‌پردازند - به طور اخص - به گمان من یک امر ضروری است که مدت‌ها پیش باید براساس یک بینش عمیق استوار بر نگاه نظری، حرکت می‌کردیم و اقتضای آن را دارد که کسانی که در رشته‌های مختلف با این موضوع سر و کار دارند، به آن به طور جدی بپردازند.

در عین حال، اگر یک نگاه اجمالی به ماحصل دستاوردهای رشته‌های مختلفی که ذکر کردم در باره هنر دینی بیندازید، با آراء بسیار متفاوتی روبه‌رو می‌شوید، به طوری که فکر می‌کنم حرکت در این قلمرو اگر ملتمز به احتیاط علمی باشیم نیازمند به این هست که در آن پرهیز کنیم. از اینکه خیلی

بخواهیم قضایای کلی و فراگیر و همه شمول صادر کنیم، احکامی که مشمول همه عرصه‌ها بشود، احکام کلی که برای همه زمان‌ها برای همه شرایط بتواند صادق باشد کار دشوارتر از این است که ما با یک بررسی اجمالی در هر کدام از این رشته‌ها سریع بتوانیم به یک چنین جمع‌بندی درباره هنر دینی برسیم.

آنچه را که برای ورود به این بحث انتخاب کردم زاویه دید یک فیلسوف است؛ فیلسوفی آلمانی به نام ایمانوئل کانت که عمدتاً از منظر کتاب سوم او یعنی «کتاب نقد قوه حکم» و آن هم بخش اول کتاب که بخش استتیک یا بخش زیباشناسی است و خودش از دو بخش تشکیل شده است؛ این بخش زیباشناسی و بحث از زیبا و بحث از والا، که هر دو اینها به بحث ما مربوط می‌شود؛ به پرسش ما مربوط می‌شود. من از این زاویه به این مسئله نگاه کردم؛ بنابراین بحث من محدود است و از زاویه‌ای به یک نگرش خاص فلسفی است. تلاش می‌کنم این پرسش را به مدد این نگاه نظری که در کانت هست طرح کنم و مدعی اینکه همه ابعاد این پرسش در این نگاه باز خواهد شد نیستم مدعی این هم نیستم که پاسخی فراخور برای پرسشی که طرح می‌شود در اختیار دارم. پیش از آنکه قصدم پاسخ دهی باشد قصدم طرح خود پرسش است.

کانت، در بخش اول کتاب نقد قوه حکم و نقد سوم خودش به بحث حکم زیباشناختی می‌پردازد. در بخش حکم زیباشناختی، پرسش کانت این است که وقتی ما می‌گوییم الف زیباست یک چیزی زیباست این حکم ما به الف زیباست چه خصوصیتی دارد؟ و از چهار وجه و نظر شروع می‌کند به بررسی کردن این حکم.

زیباشناسی کانتی، اصول خاصی برای خودش دارد. اولین تعریفی که از وجه نظر کیفی وقتی نگاه می‌کند به حکم زیباشناختی به آن می‌رسد حکم زیباشناختی حکمی است که در او علقه یا علاقه نباید دخالت داشته باشد. یعنی برخلاف حکم ما به مطبوع بودن یک چیز وقتی می‌گوییم یک چیزی زیباست؛ در اینجا علقه ما به آن شکل در صدور این حکم دخیل نیست بر سر حکم به مطبوع کسی با کسی دعوا نمی‌کند. یک چیزی برای من مطبوع است، برای شما مطبوع یا برای شما نامطبوع است برای من مطبوع. بر سر حکم ذوقی به مطبوع کسی با همدیگر اختلاف پیدا نمی‌شود علی القاعده، شما یک چیزی را دوست دارید که من علاقه ندارم، شما به چیزی علاقه ندارید. من علاقه دارم. صرف وقت کردن بر سر منازعه کردن بر سر مطبوع کار بیهوده‌ای است در حالی که در حکم زیباشناسی یعنی در هنگامی که ما حکم می‌کنیم به اینکه یک چیزی زیباست اولاً انتظار این را داریم که دیگران با ما همراه بشوند و تصدیق کنند. این گزاره‌ای را که ما داریم الف زیباست و اگر نکنند ما شروع می‌کنیم به تبیین و توضیح و توجیه و کوشش می‌کنیم در حکمی که به آن رسیدیم و به گمان خودمان حکم زیباشناختی است، دیگران را با خودمان همراه کنیم؛ یعنی انتظار اینکه همگان او را تصدیق کنند جزء خصوصیات این حکم است به شرط اینکه این حکم فارغ از علقه‌ها باشد. یعنی اگر که من به یک چیزی می‌گویم زیباست ولی مقصود من؛ از زیبا و صدور حکم زیبا حقیقتاً زیبا بودن آن نباشد بلکه مقصودم از زیبا این است که چه قیمت خوبی دارد، من یک تابلویی را نگاه می‌کنم و این تابلو جلب توجه‌ام را می‌کند، می‌گویم چه تابلو قشنگی! یا می‌توانم این را در معرض نمایش قرار بدهم و از این بتوانم استفاده‌ای بکنم، یا اینکه من می‌گویم زیباست و مقصودم

این است که در جمع کسانی که به نظر می‌رسد جمع هنرشناسان هستند من با گفتن این صحبت یا همراهی کردن با دیگران در وقتی که این حکم را صادر می‌کنند مثلاً من یک اعتباری می‌توانم به دست بیاورم، در اینجا علقه بیرونی دارد و در این حکم دارد دخالت می‌کند؛ من می‌خواهم اعتبار به دست بیاورم من می‌خواهم من را قبول کنند؛ به عنوان کسی که تابلوشناس است، هنرشناس است، زیباییشناس است. علقه‌های اقتصادی، علقه‌های اجتماعی، علقه‌های سیاسی.

شما می‌دانید با هنر سیاسی روبه‌رو بودید، هنری که در آن انعکاس پیوندها و علقه‌های سیاسی را می‌یافتیم. مثلاً نگاه بکنیم به مجلدات مفصل هنر بلشویک. در آنجا شما یک ایده سیاسی، یک مکتب سیاسی را مشاهده می‌کنید که این مشخصاً می‌خواهد در عرصه هنر باز نمود داشته باشد، می‌خواهد ترغیب‌کننده افراد جامعه‌اش به یک سمت و به اهداف خاصی باشد و صفحاتش را ورق می‌زند، پشت سر هم تابلوهای مختلف در عرصه‌های مختلف مانند نقاشی، موسیقی، مجسمه سازی و معماری هنر بلشویک.

از دیدگاه کانتی، هنر، اینگونه هنری که علقه بیرونی در آن دخالت دارد هنر محسوب نمی‌شود. محصول این هنر زیبا فارغ از اینگونه علقه‌هاست. پیوند اخلاقی حکم به زیبا یا حکم به خوب آیا با هم تطابق دارند؟ در سنت عهد باستان تا عصر رنسانس این دو بر یکدیگر منطبق‌اند. در نزد افلاطون و ارسطو در سده‌های میانه در همه جا زیبا بودن و اخلاقی بودن با همدیگر مترادف‌اند. نمی‌شود یک چیزی زیبا باشد و اخلاقی نباشد، کما اینکه نمی‌شود یک چیزی اخلاقی باشد و زیبا نباشد. و به نحوی که نزد افلاطون مثلاً ایده زیبا و ایده خیر پیوند بسیار عمیقی دارد و نزد ارسطو هم همینطور است و اصطلاح کالاکاتون که متشکل از کالا و آگاتون است. کالا به معنای زیبا و آگاتون به معنای خوب یک اصطلاح مرکب کالاکاتون - خوب زیبا - یک وصف است، زیبایی و خوبی با هم جمع می‌شوند و از یکدیگر قابل انفکاک نیستند. از منظر زیبایی‌شناسی کانتی، حکم ما به اینکه الف زیباست با حکم ما به اینکه الف خوب است اینها دو حکم است بنابراین علقه اخلاقی ممکن است امر ستودنی و با ارزشی باشد اما علقه اخلاقی باعث نمی‌شود که یک چیزی زیبا شمرده بشود.

ما با دو نوع حکم کردن - دو نوع مواجهه - روبه‌رو هستیم مواجهه زیباییشناختی و مواجهه اخلاقی، پس از هر چه که ما در آن علقه‌ای داشته باشیم امر زیبا را با چیزی بیرون از خودش پیوند می‌دهد. از دیدگاه کانتی، از منظر زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر کانتی، این موجب می‌شود که ما دیگر صرفاً یک چیزی را از دید زیباییشناختی و از دید هنری نگاه نکنیم در این داوری ما و حکم کردن ما چیزهای دیگر دخالت می‌کند. با این نگاه، اگر ما از کسی که مبنای فلسفی کانتی داشته باشد سؤال بکنیم که حالا یک چیزی مثل هنر دینی چه جور چیزی است؟ به ما خواهد گفت که علی‌القاعده هنر دینی هنری است که در آن یک هنرمند در حالی که در قلمرو زیباییشناسی و در قلمرو هنر حرکت می‌کند بر اساس نوع نگاهی که به خودش یعنی انسان به طبیعت پیرامون خودش به خدا دارد در تنظیم خاصی که در نگرش دینی میان این سه مفهوم به هم پیوسته وجود دارد، هنرمند اثری را پدید می‌آورد. بنابراین، هنر دینی به این معناست که هنرمند به اختیار با آزادی از منظر استتیک و زیبایی‌شناختی، بر اساس نوع نگاهی که به خود و به خداوند دارد، اثر هنری خلق می‌کند و هنر دینی

معنا پیدا می‌کند.

کما اینکه در بحث دوم کانت یعنی بخشی که به والا می‌پردازد، در آنجا مشخصاً والایی را به عنوان یک حکم زیباشناختی قلمداد می‌کند که ما در مواجهه با شیئی که از حد فاهمه ما بیرون می‌رود نمی‌توانیم آن را با فاهمه خودمان به چنگ بیاوریم. اول در مقابل آن خشوع، خشیت، ترس، حتی هراس نشان می‌دهیم؛ چون آن را با یکی از ایده‌های خودمان یعنی خدا، طبیعت، یعنی آزادی، یعنی نفس، اینها را پیوند می‌دهیم و احساس خوشایند و لذتی که در ما پیدا می‌شود موجب می‌شود حکم به والا بودن یک چیز بکنیم. در آنجا اگر سؤال از کسی که مبنایش در فلسفه زیباشناسی و کانتی باشد، بپرسیم هنر دینی یعنی چه به ما خواهد گفت؟ هنری که بتواند به خوبی با زیبایی ارتباط پیدا کند و این دریافتی که ما در مواجهه با یک چیز داریم و نتیجه‌اش این می‌شود که حکم به والا بودن آن می‌کنیم این را بتواند در خودش ارائه کند و منعکس کند، پس هنر دینی براساس یک چنین نگرش نظری معنا و مفهوم پیدا می‌کند، این را می‌تواند برای خودش ارائه کند و معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

حالا اگر به سراغ مفهوم دوم برویم و بپرسیم که آیا هنر دینی یعنی همان هنر در خدمت دین؟ پاسخ اندیشمندی که به لحاظ نظری از منظر کانتی به مسئله نگاه کند این خواهد بود که اگر هنر در خدمت هر چیز دیگری قرار بگیرد در حقیقت اصالت هنری خودش را از دست داده است، به این معنا که دخالت و علقه امر بیرونی را ما در این موضوع راه داده‌ایم. بنابراین، اگر این پیوند، پیوند در خدمت چیزی قرار گرفتن باشد، اگر این علقه در خدمت علقه سیاسی چه در خدمت علقه اجتماعی چه در خدمت علقه اخلاقی و یا در خدمت علقه دینی باشد، زیباشناختی مخل به این است که یک اثری اثر زیباشناختی شمرده بشود و این اثر زیباشناختی متعلق به حکم زیباشناختی است. پس از نگاه نظری با این زاویه که نگاه کنیم اصل هنر دینی بامعناست. به این معنا که نوعی از فرآوری است؛ نوعی از خلاقیت است هنرمندی که بینش مواجهه‌ای با عالم دارد مواجهه‌ای از نوع مواجهه دینی و این را در آثار هنری خودش باز می‌تاباند و ارائه می‌کند و مجسم می‌کند و به نمایش می‌گذارد به این نوع از هنر، هنر دینی می‌گویند.

هنر در خدمت دین، از دیدگاه اندیشه کانتی مثل هنر در خدمت همه چیزهای دیگر اساساً موجب می‌شود که هنر از هنر بودن فاصله بگیرد. نگاه ابزاری به هنر از هر ناحیه‌ای بخواهد انجام بگیرد موجب می‌شود که اصالت کار هنری از میان برود هنر ابزار نیست هنر وسیله‌ای نیست که با آن بخواهیم مقاصدی دیگر را دنبال کنیم. هنر، خود یکی از عرصه‌های حیات بشری است که مبادی و اصول و بستر خاص خودش را دارد هر چند که این به آن معنا نیست که بریده‌ای از حیات دیگر بشری باشد و بخصوص با چیزی به نام دین روبه‌رو هستیم که بخش‌های مختلف دیگری از حیات بشری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بالطبع، خلاقیت و اثر هنری هنرمند را تحت تأثیر خودش قرار خواهد داد این غیر از آن است که یک عرصه‌ای از عرصه‌های بروز حیات بشری بخواهد صرفاً در تابعیت از یک عرصه دیگر به عنوان هنر مقبول شمرده بشود. می‌خواهم با توجه به یک چنین نگاهی جمع‌بندی کنم در بحثی که نگاه نظری از نوع کانتی به مسئله زیباشناسی و هنر دینی دارد و در اینجا تصدیق کنم اصل وجود هنر دینی را به همان معنایی که الان ذکر شد، فرد دیندار بالطبع در

عرصه هنری وقتی خلاقیت هنری هم دارد هنری که می‌تواند پدید بیاورد هنر دینی است. مضامینی را که به ذهن او می‌رسد و در ضمیر او نقش بسته است سعی می‌کند منعکس کند؛ آن هم آن نوعی که دارد به آن نگاه می‌کند؛ نوع خاصی که او به آن نظر کرده است در اثر او بروز خواهد کرد و خودش را نشان خواهد داد. چنین هنری هم به لحاظ موضوع هم به لحاظ نوع ارائه صورتی که به خودش می‌گیرد با هر مضمون قابل اجرا نیست؛ با بعضی از محتواها قابل لحاظ است و صورت‌های مختلف دارد. سؤال این است که هر صورتی با هر مضمون و محتوایی قابل جمع هست یا نیست با بعضی از محتواها قابل هضم نباشد، اینکه محتوا و صورت با هم نسبتی دارند، محتوا و صورت دینی هم با همدیگر نسبت خاصی دارند. یک بیانی داشته باشد، حالا یک بیانی غیر از خود به ابزارهای بیان به آن نگاه بشود یعنی اصالت خودش را از دست بدهد، یعنی ارزشش فقط تابع آن چیزی باشد که بیان می‌کند و ما در داوری درباره آن فقط به داوری محتوا پردازیم در این صورت این هنر، هنری است که در خدمت چیز دیگری قرار گرفته است و در نتیجه از این منظر از منظری که گفته شد فلسفه‌ای است - نگاهی است - که جزء نگاه‌های بنیانگذار در سده‌های اخیر و در دو سده و نیم اخیر در مغرب زمین بوده است. چنین هنری علی‌القاعده از دایره هنر بودن اساساً خارج می‌شود، خواه اجتماعی باشد، خواه سیاسی یا امثال اینها.

قصدم از بیان این تمایز این بود که وقتی سخن از هنر دینی به میان می‌آوریم و هنر و دین و نسبت میان هنر و دین است آنچه که - هنر دینی و هنر و دین - پرسش‌های بنیادین راجع به هنر و نسبت میان این دو است را مطرح می‌کنیم. بجاست که به آن از منظر تحلیلی نظری و از منظر فلسفی نگاه عمیق‌تری بکنیم. صرفاً به مظاهر و نمونها، نمونهاها و مصادیق هنر ارزشمند و عادی دینی که در همه جای دنیا خالق اثرهای بسیار حیرت‌آوری هم بوده است، صرفاً در سطح پرداختن به مصادیق و نمونهاها باقی نمانیم بلکه پی‌گیری و کوشش کنیم که پرسش‌های بنیادین در این عرصه هم در این‌گونه جمع‌ها بتواند طرح بشود؛ چه بسا مایه این باشد که کسانی را که قطعاً در پی‌گیری این پرسش‌ها از بنده توانا تر هستند به اندیشه وادار کنیم و بتوانیم با دستاوردهای ارزشمندتری در عرصه نظری هم - کنار آنچه که در عرصه عمل در هنر داریم - مواجه شویم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی